

فرقه مرجئه در بستر سیاست و حاکمیت امویان

حمید عابدیها*

پرستو کلاهدوزها**

چکیده

تحولات پس از رحلت پیامبر(ص)، همچنانکه بر سایر وجوه جامعه نوپای اسلامی اثر گذاشت، در پیدایش فرقه مرجئه نیز موثر بود. در این میان، جهتگیریایی که در پی جنگ جمل و صفین پدید آمد، بر تمایلات سیاسی و مذهبی مسلمانان از جمله آشکار شدن گرایشهای مرجئی تأثیر بیشتری داشت. مرجئه اولیه که با پرهیز از قضاوت در مورد دو جبهه علوی و عثمانی، اعلام موجودیت کرده بودند؛ بمرور توجیه کلامی مناسبی در تأیید سکوت خود بکار بستند که همانا به تعریف خاص ایشان از ایمان، یعنی نقطه ثقل تفکر مرجئی، منتهی شد. این برداشت که بر کنش سیاسی آنها تأثیر مستقیم داشت، بجزریانی اثرگذار در سیر تحولات سیاسی - فرهنگی در اسلام تبدیل گردید؛ تا جاییکه همگرایی یا واگرایی آنها با حاکمیت بنی امیه و سهم ایشان در میزان مشروعیت امویان، محل بحث جدی بوده است.

نوشتار حاضر با طرح این سوال که: رویکرد کلامی مرجئه و ماهیت قدرت در نزد ایشان در سیر تحولات سیاسی قلمرو اسلامی در خلافت اموی چه تأثیری داشت؟ بر آن است با رویکردی تبیینی-تفسیری، ضمن مروری بر بینش اعتقادی مرجئه و جایگاه آنها در مقابل جریان خوارج؛ دو دیدگاهی را که به همسویی یا رویارویی مرجئه با خلافت اموی باور دارد، مورد نقد و بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: فرقه مرجئه، خلافت اموی، خوارج، عراق، شام.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور قزوین (نویسنده مسئول)، khasteh@yahoo.com_abediha

** دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه مذاهب اسلامی تهران، عضو هیئت علمی دانشگاه البرز قزوین،

parastookolahdoozha@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۵

۱. مقدمه

پس از رسول خدا (ص) اختلاف نظرها در مسائل سیاسی و احکام دینی میان مسلمانان بروز کرد و تفاوت دیدگاه‌ها اندک اندک به پیدایش فرقه‌های گوناگون انجامید. در زمینه احکام فرعی، مکتب‌های فقهی متعددی رایج گشت به گونه‌ای که بعدها سیاست حاکم دخالت کرد و با رسمی اعلام کردن برخی مذاهب، باقی را از گردونه رقابت خارج نمود. در زمینه اعتقادی و کلامی نیز نزاع‌ها بالا گرفت به طوری که با چشم‌پوشی از تقسیم‌بندی‌های فرعی در داخل فرقه‌ها، از میانه قرن اول تا میانه قرن سوم چند فرقه کلامی مهم از جمله مرجئه مطرح شدند.

دانشمندان علم کلام به موازات بحث از مسائل کلامی، موضوعاتی نیز درباره فرقه‌ها پیش کشیدند. بحث‌های عقاید فرقه‌ها، تاریخ پیدایش، مؤسس و رهبر هر فرقه و عوامل تأثیرگذار در پیدایش فرقه‌ها از این جمله‌اند. حتی برخی با توجه به اهمیت مباحث فرقه شناسی، آن را دانشی مستقل دانسته و بر آن علم فرق و مذاهب نام نهاده‌اند.

در بررسی عوامل مؤثر در پیدایش فرقه‌های اسلامی دو نوع عامل مهم مورد بحث قرار می‌گیرد:

الف) عوامل داخلی: منظور، آن دسته از عواملی است که از درون جامعه اسلامی نشأت می‌گیرد خواه سیاست حاکم بر جوامع اسلامی چنین نقشی را ایفا کرده باشد؛ یا مسلمانان تحت تأثیر متون دینی اسلامی و برداشتهای متفاوت از آن به دامن فرقه‌گرایی افتاده باشند و یا اینکه عالمانی که به امر تفسیر قرآن و حدیث و بیان معارف پرداخته‌اند، مطالب جدیدی را در حوزه عقاید، به مسلمانان القا کرده باشند. همه این موارد عوامل داخلی محسوب می‌گردند.

ب) عوامل خارجی: به این معنا که مسلمانان با آگاهی از کتاب‌های مکتب‌ها و ادیان دیگر یا بر اثر ارتباطات و تعاملاتی با غیرمسلمانان تحت تأثیر آنان آموزه‌ای عقیدتی را از آنان متأثر می‌شدند که بعدها موجب پیدایش فرقه‌ای در درون جامعه اسلامی می‌شده است. برخی از پژوهندگان اصرار دارند که پیدایش فرقه‌ها در درون جامعه اسلامی، صرفاً متأثر از عوامل بیرون از دنیای اسلام است و در پی این امر، خاستگاه هر فرقه‌ای را در خارج مرزهای مسلمانی دنبال می‌کنند. اهداف طرفداران این نظریه که طیف گسترده‌ای را به خود اختصاص داده‌اند، مختلف است. بیشتر شرق شناسان غربی که درباره تمدن اسلامی

مطالعاتی داشته‌اند در پی این بوده‌اند که تمدن اسلامی را در ابعاد گوناگون آن متأثر از غرب معرفی کنند. (بروکلمان، بی تا: ۲۵۶/۱؛ عبدالفتاح، ۱۴۰۶: ۱۴۳؛ دی بور، بی تا: ۵۴-۴۸)

چراکه در این دیدگاه آنها فرهنگ غرب، فرهنگ پیشرفت است و دیگر فرهنگ‌ها باید در پرتو فرهنگ غرب جهت یابند. این نوع نگرش در قرن نوزدهم به اوج خود رسید. هگل فیلسوف نامدار غربی و متفکرانی چون او غرب را تنها فرهنگ اصیل معرفی کرده و فرهنگ دیگر ملت‌ها را جزئی از تاریخ فرهنگ غرب دانسته‌اند. آنان این گونه وانمود کردند که تمدن غرب مقصد جریان تاریخ بشر است. در پرتو چنین نگاهی، از قرن نوزدهم تحقیقاتی با نام شرق‌شناسی در غرب آغاز شد. انگیزه اصلی بیشتر شرق‌شناسان در این پژوهش‌ها حاکی از برجسته کردن برتری نژاد غربی در علم تفکر و اثبات این نکته بوده است که ریشه همه ارزش‌های فرهنگی شرق را نیز در نهایت باید در فرهنگ غرب جست. شرق‌شناسان در تحلیل‌های خود تمدن اسلامی را به قرن هفتم قمری (سیزدهم میلادی) ختم شده می‌دانند که در آن نیز مسلمانان، فرهنگ و تمدن را از یونان گرفتند و آن را پرورش و گسترش دادند و سرانجام پس از این قرن، به صاحبان اصلی‌اش یعنی پیشگامان تجدید حیات علمی و فرهنگی (رنسانس) در غرب تحویل دادند. (کربن، ۱۳۷۳: ۳۶۱) نویسندگان یهودی نیز که دین یهود را برترین دین و یهودیان را برترین نژاد می‌دانند در پژوهش دینی می‌کوشند ردپایی از تأثیرگذاری یهود و فرهنگ و عقاید یهودیان بر مسائل اسلامی نشان دهند. زیهر، شرق‌شناس یهودی بر این باور است که عقاید اسلامی بویژه آنچه که درباره آخرت است، از دین یهود گرفته شده است. وی در این باره بحث از عالم زر را مطرح می‌کند که در قرآن و تورات آمده است. (سامی، نشار، بی تا: ۷۰/۱)

برخی از دین پژوهان در داخل جامعه اسلامی نیز متأثر از شرق‌شناسان در بررسی عناصر تأثیرگذار در پیدایش فرقه‌ها نگاه خود را کاملاً به خارج معطوف کرده‌اند و از عوامل موجود در درون جامعه اسلامی چشم پوشی نموده‌اند. تحت تأثیر همین اندیشه‌ها بود که برخی از فلسفه اسلامی با عنوان تقلید و تلفیق یا صرفاً ترجمه فلسفه یونان یاد می‌کنند. (عبدالرزاق، ۱۳۸۱: ۳۱)

بر اساس وجود عوامل داخلی و عوامل خارجی در بررسی منشأ پیدایش فرقه‌ها مسائل ذیل قابل طرح است:

۱. اوضاع سیاسی

۲. منع تدوین احادیث

۳. میدان دادن به احبار یهود و مسیحیان تازه مسلمان در بیان معارف
۴. جولان ندادن به مراجع علمی و اسلامی مطمئن
۵. برداشت‌های ناروا از متون و مفاهیم دینی در پرتو جمود فکری
۶. تلاقی فرهنگ‌های غیراسلامی با فرهنگ اسلامی

در این پژوهش صرفاً به طور موردی در پیدایش و پویایی فرقه مرجئه به مقوله «اوضاع سیاسی» پرداخته خواهد شد و ماحصل آن پاسخی نیز خواهد بود بدین سوال که: مرجئه در بستر سیاست و حاکمیت امویان چگونه تکوین یافتند و چه عملکردی داشتند؟ دستاورد تحقیق حاکی از این است که برخلاف برخی تصورات که جهت گیری سیاسی مردم عراق را در مقابل شام تفسیر می‌کنند، مرجئه جریان غالبی است که در عراق شکل می‌گیرد اما با تفسیر سیاسی خاص خود در تثبیت جایگاه بنی امیه و پایگاه سیاسی شام نقش محرز ایفا می‌کند.

۲. تبارشناسی معنا و مفهوم مرجئه

واژه مرجئه از ریشه ارجاء است که در قرآن و منابع کلامی در باب آن دو معنا به کار رفته است. در معنی نخست، بر اساس آنچه که در آیه ۱۰۶ سوره توبه آمده، به مفهوم «به تأخیر انداختن قضاوت و داوری» است. آیه شریفه می‌فرماید: «و آخرون لأمر الله أما يعذبهم و إنما يتوب عليهم و الله علیم حکیم». (برخی دیگر از گناهکاران که کارشان بر مشیت خدا موقوف است، یا به عدل، آنان را عذاب کند و یا به لطف، از گناهان آنها درگذرد و خداوند دانا، به حکمت آفرینش آگاه است). در معنای دوم، براساس گفته شهرستانی و نوبختی، ارجاء به معنی امید بخشیدن به کار رفته و در همین جایگاه است که می‌گویند همان‌گونه که معصیت به ایمان ضرر نمی‌رساند، با کفر هم، اطاعت و فرمانبرداری فایده ندارد. (شهرستانی، ۱۳۶۵: ۲۲۸/۱؛ نوبختی، ۱۳۵۵: ۵)

اغلب دانشمندان مسلمان به ویژه ارباب کتب ملل و نحل، معنای نخست یعنی به تأخیر انداختن عمل و واگذار کردن حکم کردار اهل اسلام به خدا در آخرت را درست‌تر دانسته‌اند. شهیدی معتقد است که مرجئه اساس فکری خود را نیز از آیه مذکور گرفته‌اند. (شهیدی، ۱۳۸۷: ۲۴۵)

«به تأخیر انداختن» به معنای اول، به دو صورت تفسیر شده است. ابتدا، به این معنی که «تأخیر حکم» برای فرد گناهکار، روز قیامت است. بدین شکل که تا آن روز هیچ حکمی

اعم از بهشتی یا دوزخی بودن در مورد او نمی‌توان صادر کرد. تفسیر دیگر، به مفهوم تأخیر امامت حضرت علی(ع)، از درجه اول به درجه چهارم است. در این تفسیر، فرقه مرجئه و شیعه دو فرقه متضاد با هم معرفی شده‌اند. (مشکور، ۱۳۴۴: ۴۳)

سمعانی نقل کرده: المرجی، به فردی گفته می‌شود که عمل را از توحید به تأخیر می‌اندازد. (سمعانی، ۱۴۰۸: ۲۵۵) مرجئه معتقدند ایمان، تصدیق قلبی است و دیگران از اسرار آن آگاهی ندارند. لذا بر این اساس نمی‌توان انسان را خطاکار شمرد. (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۳۶۳)

جهم بن صفوان یکی از پیشوایان مرجئه در این زمینه افراط کرده و گفته: «هر گاه آدمی به معرفت خدا رسد و سپس با زبان، خدا را انکار کند؛ کافر نشود چراکه ایمانش کاهش و افزونی نپذیرد...» (مقریزی، بی تا: ۱۷۱/۴) جهم، گمان برده که ایمان، عقیده دل است و هر که به دل معتقد باشد مومن است اگرچه بی ضرورت تقیه؛ به زبان، کفر گوید و بت پرستد یا در شهر مسلمانان به دین یهود و نصاری بگردد و صلیب را پرستش کند و سخن از تثلیث گوید و بر همین حال بمیرد، چنین کسی به نزد خدا مؤمن است و دوست خداست و از اهل بهشت است. وی، معتقد بود که اسلام صحیح و ایمان حق یکی است. طبیعی است که پیروان این عقیده واجبات عملی اسلام را تحقیر می‌کردند و وظایف انسان را نسبت به مردم دیگر برتر از واجبات مقرر قرآن می‌دانستند. (ابراهیم حسن، ۱۳۶۲: ۱۰/۱) ظاهراً اولین بانیان مرجئه، منظورشان از ارجاء همان مفهوم فوق‌الذکر بود نه آن‌که عمل را از ایمان مؤخر بدانند. (شهرستانی: ۱۳۶۵: ۲۲۸/۱) و با اینکه احتمالاً این اقدام مسالمت جویانه مرجئه در جهت احیای اتحاد از دست رفته است امت اسلامی و جلوگیری داخلی و خونریزی بیشتر میان مسلمین و نیز جهت وحدت عناصر مؤمن در مقابل بنی‌امیه آغاز شده بود؛ نتایج منفی به بار آورد. تا آنجا که در ادوار بعد با تمسک به همین اندیشه و به دنبال آن اصالت قائل شدن برای ایمان منهای عمل، در برخی مواضع نه تنها به نزدیکی و حمایت برخی از طرفداران مرجئه به بنی‌امیه منجر می‌شد؛ بلکه می‌توانست ایشان را به بازوهای قدرتمند ایدئولوژیک امویان مبدل نماید.

اینکه در کوفه کانون ضد اموی مرجئه بیش از مکان‌های دیگر از وفاداران بنی‌امیه فعالیت داشت (رضازاده، ۱۳۶۳: ۱۵۶) شاید واکنشی بود در مقابل اندیشه‌های شیعیان کوفه که به هر حال نظر مساعدی نسبت به عثمان نداشتند. مرجئه اولیه که با پرهیز از قضاوت در مورد دو جبهه علوی و عثمانی و به تأخیر انداختن حکم درباره علی و عثمان اعلام

موجودیت کرده بودند، به مرور توجیه کلامی مناسبی نیز در تأیید سکوت و خاموشی خود به کار بستند که همانا به تعریف خاص ایشان از ایمان یعنی نقطه ثقل تفکر مرجئی منتهی شد. در حالی که خوارج عمل را رکن اصلی ایمان می‌دانستند، مرجئه تعریفی بسیار آسان‌تر ارائه می‌دادند و ایمان را از عمل تفکیک و فقط تا حد اقرار زبانی محدود می‌ساختند. این تعریف خاص از ایمان اختلافات دیگری از جمله در مورد دارالکفر و دارالایمان، وعده و وعید، امر به معروف و نهی از منکر، امامت، قیام بالسیف و ... را نیز به دنبال داشت که در مجموع آن، خوارج روح خشنی از اسلام را تبلیغ می‌کردند و در مقابل، مرجئه سخنگوی تفکر مسالمت جو و نرمخوی جریان اسلامی بودند. حقیقتاً در مقابل تندروی و افراط‌گری خوارج در باب مسائل اسلامی، فرقه مرجئه به وجود آمد که شاید وجود خوارج را یکی از مهمترین دلایل تشکیل این فرقه باید دانست. (مشکور، ۱۳۴۴: ۳۷۱)

گروه مرجئه اساس عقیده خود را ارجاء یعنی تأخیر قضاوت درباره مؤمنانی می‌داند که گناهان کبیره از ایشان سر زده است. زیرا کافرشان نمی‌شمرد. مرجئه انحراف خلیفگان اموی را از اصول اسلام، دلیل کافی برای مخالفت با این خاندان نمی‌دانستند به این دستاویز که ایشان، عملاً پیشوای سیاسی مسلمانانند. به نظر آنان همین قدر کافی بود که امویان ولو به نام مسلمان باشند. مرجیان معتقد بودند که عثمان، علی و معاویه بندگان خدایند و این خداست که می‌باید درباره ایشان قضاوت کند. می‌توان گفت که مرجئه به طور کلی طرفداران تساهل بودند و بزرگترین کس از این گروه میانه‌رو، دانشمند بزرگ ابوحنیفه متوفی ۱۳۰ هـ ق بود که نخستین مذهب از مذاهب اهل سنت را در فقه اسلام بنیان نهاد. (حتی، ۱۳۴۴: ۳۱۸)

مرجیان بر این باورند که امام، جانشین رسول خداست که به اجماع انتخاب می‌شود و اطاعت از فرمان او بر همه مسلمین واجب است. (مشکور، ۱۳۷۲: ۴۲) این گروه ضمن اینکه ملاک تعیین امام را شرط اجماع می‌شمردند، امام را لزوماً معصوم نمی‌دانستند.

این بخش از عقاید مرجئه در مورد امام، ناشی از جوّ سیاسی روزگار بنی‌امیه است. از آنجا که بنی‌امیه بر اثر نبردها و تهاجمات در بلاد اسلامی، به نفوس و اموال طبقات پایین جامعه ضرر و زیان فراوانی وارد می‌نمودند، لذا نیازمند آن بودند که به هر ترتیب ممکن نظم و امنیت در محدوده حکومتی خویش را برقرار داشته باشند و براین اساس از فرقه‌ای چون مرجئه که تعیین امامشان را مطابق با منافع خویش می‌دیدند، حمایت می‌کردند. (مشکور، ۱۳۷۲: ۴۲)

مقریزی نقل نموده که مرجیان نه به جبر اعتقادی داشتند و نه به اختیار. بلکه تنها به ارجاء معتقد بودند. (مقریزی، بی تا: ۳۵۰/۲) در این بحث نمی توان به طور دقیق سخن گفت چرا که مرجیان گاهی به دو دسته مرجئه جبریه و مرجئه قدریه تقسیم می گردند که گروه اول اعتقاد به جبر دارند و گروه دیگر، معتقد به قدر هستند. (رازی، ۱۳۱۳: ۶۱) اما با این تعاریف، مرجئه بیشتر متمایل به قدری بودن دانسته می شوند. زیرا اسلام برای آنان دینی بسیار ساده تلقی می گردید که مسلمانان به اختیار خود می توانند تنها به بهانه داشتن ایمان قلبی و نیت خوب، مرتکب هر گناهی نیز شوند بدون آنکه به مسلمانی آنان خدشه ای وارد آید.

از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود: لعنت المرجئه علی لسان سبعین نبیا. یعنی مرجئه بر زبان هفتاد پیغمبر نفرین و لعنت شده اند و چون پرسیدند: یا رسول الله! مرجئه کیانند؟ فرمود: إن الذین یقولون إن الایمان کلام بالعمل. یعنی آنان کسانی هستند که گویند ایمان، گفتاری بی کردار است و آن، شیوه کسانی است که ایمان را تنها، اقرار زبانی به دین دانستند و با عمل به دستوره های دین، کار نکنند. (متقی، ۱۴۲۴: ۱/ ۶۳۷؛ بغدادی، ۱۴۱۹: ۱۹۰؛ مویدی، ۱۴۲۲: ۸۸؛ مشکور، ۱۳۴۴: ۴۳)

جدای از این مخالفت های بیرونی، مرجئه از درون نیز بر سر موضوع «کفر و ایمان» دچار تشتت و اختلاف گردید و گروهی را مقابل گروه دیگر قرار داد.

شهرستانی فرقه مرجئه را به چهار دسته تقسیم می کند:

۱. مرجئه خوارج

۲. مرجئه قدریه

۳. مرجئه جبریه

۴. مرجئه خالص (شهرستانی، ۱۳۶۵: ۱/ ۱۴۰)

با دقت در آثار مربوط به مرجئه، تقسیم بندی دیگری که به طور مستقیم و به طور خاص بر سر موضوع «کفر و ایمان» ایجاد شده می توان چند گروه را معرفی نمود:

۱. یونسیه: از یاران یونس شهری که بر این باور بودند که ایمان مرحله شناخت خداوند است و مؤمن به کسی گویند که استکبار را ترک کرده و تنها در برابر خداوند خاضع باشد. همچنین معتقد بودند که ایمان کاستی نمی پذیرد. (صابری، ۱۳۹۳: ۱۱۵)

۲. غسانیه: از طرفداران غسان بوده و مرجیان کوفه را شامل می‌شدند که ملاک تعیین ایمان را قول و گفتار می‌دانستند. آنان شرع را مافوق عقل و حاکم بر آن می‌شمردند. (رازی، ۱۳۱۳: ۵۹)
 ۳. ثوبانیه: گروهی هستند از پیروان ابی ثوبان که ملاک ایمان را شناخت خدا و پیامبر می‌دانند.
 ۴. تومنیه: یاوران ابومعاذ تومینی‌اند و خصلتی را برای انسان برمی‌شمردند که اگر آنها را رعایت کند مؤمن و در صورت عدم رعایت، فاسق دانسته می‌شود.
 ۵. جهیمیه: از هواداران جهیم بن صفوان به شمار می‌روند که به جبر در اعمال و ارجاء در ایمان اعتقاد دارند.
 ۶. محدثه: آنان گروهی از اصحاب اهل حدیث هستند که تنها برای پیشبرد اهداف دینی خود به امامت امام کاظم و امام رضا (ع) روی آوردند و پس از شهادت امام رضا (ع) دوباره به آیین خود بازگشتند. (مشکور، ۱۳۴۴: ۱۴۵)
 ۷. مریسیه: واپسین گروه مرجئه و از پیروان مریسی هستند. آنها ایمان را تصدیق دل و زبان می‌دانند و سجده بر ماه و خورشید را کفر ندانسته بلکه نشانه کفر می‌شمارند. (مشکور، ۱۳۷۲: ۶۰) به این اعتبار می‌توان آنان را نقطه مقابل غسانیه دانست.
- شاخه‌های مختلف فرقه مرجئه، هر یک خود را بر حق و دیگری را کافر و گمراه می‌دانستند. اشعری در کتاب خود به نام «مقامات الاسلامیین و اختلاف المصلین» شرح کاملی از درگیری‌های فرقه مرجئه را بیان کرده و تعداد گروه‌های آن را بنا به نوع بحث در مورد عقاید کلامی هر یک از آنها می‌داند. (ر. ک: اشعری، ۱۴۱۹: ۱۵۴-۱۳۲)
- درباره نخستین کسی که سخن از ارجاء به میان آورده اختلاف است. برخی گویند حسن بن محمد بن حنیفه (ابن عساکر، ۱۳۳۲: ۲۴۶/۴؛ ابن رسته، ۱۴۰۸: ۱۷۹) و گروهی از حسان بن بلال مدنی نام برده‌اند و شماری نیز ابوالسلت سمان را نخستین فرد می‌دانند. (شمس‌الدین، ۸۸: ۱۴۱۲) برخی نیز نافع بن ازرق خارجی را اولین کسی می‌شمارند که اهل سنت را مرجئه نام نهاده است. (مشکور، ۱۳۷۲: ۴۰۵)
- اما حسن بن محمد حنیفه گویا رساله‌ای در باب عقیده به ارجاء نگاشته و از این جهت مورد سرزنش پدرش قرار گرفته است. ابن حجر عسقلانی تصریح کرده است که منظور حسن از ارجاء واگذار کردن امر خلفای راشدین به خدا و عدم مداخله و داوری

درباره آنها بوده است؛ نه مؤخر دانستن عمل از ایمان چونان سایر مرجیان. (عسقلانی، ۱۴۰۴: ۲/۲۷۷)

اگر حقیقتاً حسن بن محمد بن حنیفه اولین کسی باشد که در باب ارجاء سخن گفته و مطلب نوشته باشد، گویا نخستین بحث و چالشی که در این میانه رخ داد نیز این بوده که آیا مردم در کار خود مختارند یا مجبور؟ باید گفت اولین اصلی هم که مرجئه مطرح کرده‌اند، عدم قضاوت درباره افرادی است که در فتنه گرفتار شده‌اند و نمی‌توان گفت کدامیک بر اساس حق است و کدام ناحق. در این شرایط، سکوت درباره اولین مسلمانانی که در دو سوی با یکدیگر به نبرد برخاستند، اولین سخن مرجئه بوده است. (جعفریان، ۱۳۷۱: ۳۱).

۳. تکوین اندیشه سیاسی - کلامی مرجئه

ابراهیم حسن معتقد است مرجئه در نیمه دوم قرن اول هجری تحت نفوذ عناصر و افکار مسیحی در دمشق پدید آمد. (ابراهیم حسن، ۱۳۶۲: ۲/۲۲) اما حقیقت امر این است که در مورد زمان دقیق پیدایش گروه مرجئه اتفاق نظر وجود ندارد. ذبیح‌الله صفا نقل کرده: زمانی که عثمان در سال ۳۵ هجری به قتل رسید و جریان حکمیت در بین مسلمانان اتفاق افتاد میان آنها دو دستگی رخ داد. در جریان این اختلافها بود که گروه مرجئه نیز اعلام موجودیت نمود. آنان به طور ظاهری مدعی بودند که چون حکومت عثمان و علی(ع) هر دو صالح و ثقه بودند، از هیچ کدام نباید فاصله گرفت و بر هیچ یک نمی‌توان لعنت فرستاد. مرجئه سعی داشتند که قضاوت در مورد آن دو را به خداوند واگذار نمایند. اما در عمل، این گروه هم از حکومت عثمان فاصله گرفتند و هم از حکومت علی(ع). (ابن سعد، ۱۴۰۵: ۲۲/۶؛ نوبختی، ۱۳۵۵: ۷۳؛ صفا، ۱۳۷: ۵۰) جعفریان پیدایی مرجئه را از زمان وقوع جنگ جمل و صفین دانسته و به وجود آمدن آنها را مصادف با ایجاد گروه معتزله می‌داند و معتقد است که معتزله، بستر ساز موجودیت مرجئه شده‌اند. (جعفریان، ۱۳۷۱: ۱۹) مشکور بر این عقیده است که آنها پس از شهادت علی(ع) و با شکل‌گیری حکومت امویان تشکیل شده‌اند. (مشکور، ۱۳۷۲: ۴۳)

در کتاب تبصره العوام، آغاز موجودیت مرجئه به دوره عباسیان می‌رسد. در قسمتی از آن تأکید شده که: ظهور مرجیان، در زمان مأمون بن هارون الرشید بوده است. (رازی، ۱۳۱۳: ۱۹۲) البته عقیده این اثر را نمی‌توان پذیرفت زیرا به طور قطع، مرجئه در عصر

امویان تشکیل گردیده‌اند و با آغاز حکومت عباسیان، تحولاتی در ساختار فکری این فرقه به وجود آمده است. (مشکور، ۱۳۴۴: ۳۷۱)

به طور کلی مبدأ پیدایش مرجئه را می‌توان در حوادث آخر خلافت عثمان و قتل وی جستجو کرد. با پدید آمدن این حوادث و پس از آن، جنگ جمل و صفین، کینه‌ها در مسأله خلافت بالا گرفت و موجب پراکندگی بیشتر مسلمانان شد. در این حوادث عده‌ای از صحابه به بهانه این که در این موارد تشخیص حق از باطل دشوار است خود را کنار کشیدند. این‌ها در حوادث زمان دخالت نکردند و پس از آن نیز نه همراه علی شدند و نه همراه معاویه. سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، یحیی بن حصین بجلی، محمد بن مسلمه انصاری، اهبان بن صیفی عقاری و اسامه بن زید از این دسته افراد بودند. (ابن سعد، ۱۴۰۵: ۴۴۴/۳؛ ابن اثیر، ۱۴۲۷: ۱۹۱/۱)

در مجموع، اینان کسانی بودند که از هواخواهی این گروه‌ها سر باز زده و از آنان دوری - اعتزال - گزیدند یا به عبارتی دیگر، عوض قیام، قعود کرده و به قاعدین شناخته شدند و حاضر نشدند در میدانی که به باور آن‌ها جز «فتنه» چیز دیگری نبود، شرکت کنند. این جریان چه آثاری می‌توانست از خود بر جای بگذارد؟ بسیاری از جریانات سیاسی در ادامه، موجب یک نگرش خاص فکری و مذهبی شدند. بدین صورت، سوال این جاست که این کناره‌گیری و قعود چه آثار دینی و سیاسی در امت اسلامی از خود بر جای گذاشت؟ برخی بر این باورند که این اقدام، جریان خاص مذهبی ارجاء را به دنبال داشته است. براساس این اظهارنظر، مرجئه میراث خوار همین اهل قعودند. آنچه محتمل به نظر می‌آید این است که خاستگاه نخست معتزله و حتی مرجئه را باید جریان قاعدین دانست. چرا که آنان اول بار با کناره‌گیری خود به نحوی از قضاوت سریع درباره جنگ‌های امام علی (ع) خودداری کردند. (جعفریان، ۱۳۷۱: ۱۹)

سعد بن ابی وقاص می‌گفت: «گمان نمی‌کنم که حق من به پیراهن خودم بیش از حق من به خلافت باشد. من جهاد کرده‌ام پس با جهاد آشناییم و اگر مردی بهتر از من یافت شود نفس خود را سرزنش نخواهم کرد مگر آن‌که شمشیری برای من بیاورید که دو چشم یک زبان و دو لب داشته باشد. بگوید این مؤمن است و آن دیگری کافر». (ابن سعد، ۱۴۰۵: ۴۴۹/۳) عبدالله بن عمر می‌گفت «من در فتنه وارد جنگ نمی‌شوم و هرکس غلبه پیدا کرد پشت سر او نماز می‌خوانم». (همان، ۱۴۹/۴) اسامه بن زید نیز می‌گفت: «من با کسی که لا اله الا الله بگوید وارد جنگ نمی‌شوم». (همان) عمران بن حصین خزاعی مردم

را از دخول در این حوادث باز می‌داشت و دعوت به قعود می‌کرد. ابوقتاده گوید: عمران به من می‌گفت: مسجدت را رها مکن. من گفتم: اگر در آن جا هم مرا راحت نگذاشت چه کنم؟ او گفت: خانه‌ات را رها مکن. گفتم اگر در خانه‌ام هم مرا به حال خود نگذاشت؟ عمران پاسخ داد: «اگر مردی به خانه من درآید و جان و مالم را بطلبد جنگ با او را بر خود روا می‌شمارم». (همان، ۲۸۸) عده‌ای که در کشمکش‌های سیاسی وارد نشدند گروهی از رزمندگان بودند که برای فتوحات از مدینه بیرون رفته بودند و پس از کشته شدن عثمان به مدینه برگشتند. آن‌ها مسلمانان را در حال ستیز با یکدیگر دیدند و به هراس افتادند. از این رو کناره گرفتند و بی‌طرفی گزیدند. ابن عساکر می‌گوید: آن‌ها شکاکانی بودند که دو دلی روا داشتند. آنان در جنگ‌ها شرکت جسته بودند ولی وقتی پس از کشته شدن عثمان به مدینه آمدند مردمی را دیدند که پیشتر، آنان را پیرو یک مرام شناخته بودند. گفتند: ما در حالی شما را ترک گفتیم که بر مرامی واحد بودید اینک شما را چند شاخه می‌یابیم. برخی از شما می‌گویید: عثمان مظلومانه به قتل رسید و برخی دیگر می‌گویند: علی در میان اصحاب شایسته‌ترین افراد در برخورداری از حق بود. همه آن‌ها مورد اعتماد ما هستند و همگی راستگو. ولی ما از این دو کناره می‌گیریم بی آنکه نفرین‌شان کنیم یا بر آن‌ها گواهی دهیم. کار آن دو را به خدا وا می‌گذاریم تا خدا باشد که میان این دو داوری کند. (عطوان، ۱۹۸۶: ۲۳)

این افراد که در حوادث صدر اسلام خود را کنار کشیدند طبقه اول مرجئه را تشکیل می‌دهند. زیرا این‌ها حکم به تخطئه یا تایید هیچ کدام نداشتند و امر آن‌ها را به آخرت انداختند. بعدها به مرور زمان که نزاع میان احزاب درباره خلافت بالا گرفت به موازات آن نظریه و رأی این گروه نیز بیشتر رواج یافت. تکیه‌گاه فکری این گروه منشأ سازشکاری آن‌ها با گروه‌های گوناگون شد زیرا این‌ها می‌گفتند هر چند از میان گروه‌های درگیر نزاع یکی بر خطا و دیگری بر حق است اما ما نمی‌توانیم تشخیص دهیم و چون همه شهادتین بر زبان دارند پس همه مسلمانند و چون دو طرف متخاصم با همه اختلافی که دارند گویند لا اله الا الله هستند، مسلمانند و نمی‌توان هیچ کدام را متهم به کفر و یا فسق نمود از این رو در این منازعات اعلام بی‌طرفی نموده و در مورد حق و باطل بودن هیچ کدام از دو طرف سخنی نمی‌توان گفت. (مقریزی، بی‌تا: ۱۷۱/۴) ثابت قطنه شاعر مرجی مسلک اموی نیز در مناظره خوارج و مرجیان، جانب مرجئه را گرفته و بر این عقیده تأکید ورزیده:

یجزی علی و عثمان بسعیهما ولست ادری بحق ایه وردا

الله يعلم ماذا يحضران به و كل عبد سيلقى الله منفردا

(اصفهانی، ۱۴۰۷: ۶۴)

(علی و عثمان به کوشش هایشان پاداش داده می‌شوند و نمی‌دانم کدام یک از آن دو به حق وارد معرکه شدند. خدا می‌داند به چه چیز آن دو احضار می‌شوند و هر بنده‌ای با خدای خویش جداگانه دیدار می‌کند).

پیدایش این گروه در زمان عثمان با آن اندیشه و اعتقاد را آشنایان با تاریخ اندیشه ملل و نحل (مرجئه اولی) نامیده‌اند. چنانچه ابن سعد در تعریف آنها آورده است: ایشان کسانی هستند که کار علی را به خدا واگذار کرده‌اند و گواهی به کفر و ایمان نمی‌دهند. (ابن سعد، ۱۴۰۵: ۶/۲۷۴)

بنابراین ارجاء در آغاز پیدایش، فرقه‌ای سیاسی صرف بود. ولی وقتی دیدند خوارج مسأله تکفیر را مطرح کردند و دو طرف نزاع یعنی علی و عثمان، معاویه و اصحاب جمل و حکمین و کسی که رضایت به تحکیم داده است و حتی کسی که یکی از دو طرف یا هر دو را بر حق بداند، همه را تکفیر کردند. مرجئه در مقابل خوارج، بحث ایمان را پیش کشیدند و گفتند ایمان تصدیق به دل یا تصدیق به دل و اقرار به زبان است و عمل در مرتبه پس از ایمان قرار دارد و ایمان زیاده و نقصان نمی‌پذیرد. پس همه کسانی که تصدیق به دل یا تصدیق به دل و اقرار به زبان دارند در زمره مؤمنان هستند و تفاوتی با یکدیگر ندارند. (شهرستانی، ۱۳۶۵: ۱/۱۴۴-۱۳۷)

جنگ جمل و صفین تأثیرات مهمی بر گرایشهای سیاسی و به دنبال آن مذهبی، از خود بر جای گذاشت. در جریان منازعه دو گروه شیعی و عثمانی، کسانی از صحابه خاص و به تبع آن برخی از تابعین، خود را از معرکه کنار کشیده و حاضر به حمایت از هیچ‌کدام از این دو دسته نشدند. برخی از آنان انگیزه‌های شخصی داشتند و کسانی نیز به دلایل فکری-مذهبی خاصی که عنوان می‌کردند، دست به این موضع‌گیری خشتی زدند.

در یکی از خصایص مرجئه و یا حداقل گروهی از آنها، ضدیت با امام علی(ع) و یا حداقل تأخیر آن حضرت به عنوان فرد رابع بوده است. شاید بتوان گفت از آنجا که مرجئه در آغاز حاضر نبودند نسبت به علی و معاویه اظهارنظر کنند و شهادت بر کفر یا ایمان آنها بدهند، به مرور به دشمنی با امیرالمؤمنین کشیده شدند. می‌توان گفت که در نگاه شیعه، مرجئه، اصطلاحی برای مخالفان علی(ع) و حتی تعبیری بود که با آن تمامی اهل سنت را

خطاب می‌کردند. قبل از این باید به این نکته نیز اشاره کرد که خوارج هم اهل سنت را مرجئه می‌نامیده‌اند. (جعفریان، ۱۳۷۱: ۱۲۹)

۴. مرجئه در بستر سیاسی عصر اموی

از مهم‌ترین عواملی که در پیدایش فرقه‌ها یا ترویج فرقه‌ای در مقابل فرقه دیگر در تاریخ اسلام نقش بسزایی داشته، سیاست است. پس از رسول خدا (ص) اولین اختلاف امت اسلامی بر سر رهبری رخ داد. عده‌ای پس از وفات پیامبر با بی‌اعتنایی به تصریحات وی و خواست بیشتر مسلمانان تشکیل جلسه دادند و خلافت را به دست گرفتند ولی شیعیان که پیروان علی (ع) بودند عقیده بر خلافت او داشتند. آن‌ها اگرچه پس از مدتی مقاومت، بیعت با ابوبکر را پذیرفتند اما خط و مشی آن‌ها از میان نرفت و از همین زمان دو جریان سیاسی مهم براساس اختلاف در مسأله رهبری پدید آمد. یک خط، پیروان خلفا بودند که بعدها اهل سنت نام گرفتند و دیگری مشی که به رهبری امام معصوم معتقد بودند و برای رهبری امت شرایط خاصی قائل بودند که آن شرایط جز در علی و فرزندان وی محقق نبود. پیروان این خط فکری شیعه نام گرفتند. در پی درگیری‌های سیاسی و جنگ‌هایی که در دوران خلفا در جامعه اسلامی پیش آمد، فرقه‌های فقهی و کلامی - ملل و نحل - مهمی چون خوارج، مرجئه و معتزله پدیدار شدند. شبلی نعمان درباره تأثیر مسائل سیاسی در پیدایش فرقه‌های اسلامی آورده: «اگرچه برای اختلاف عقاید تمام عوامل و اسباب فراهم بود ولی آغاز آن از سیاست یا مقتضیات مملکتی بوده است». (نعمانی، ۱۳۸۶: ۱۴/۱)

به مرور زمان انتقال اختیارات از علی (ع) به معاویه مرحله عبوری حکومت اسلامی از خلافت به سوی پادشاهی بود و اشخاص دارای بصیرت آن دوره در این مرحله درک کردند که اکنون با نظام پادشاهی روبرو هستند. لذا سعد بن ابی وقاص پس از بیعت با معاویه در اولین ملاقات با وی گفت: السلام علیک ایها الملک. (مودودی، ۱۴۰۵: ۱۸۸) معاویه خود نیز این حقیقت را درک نموده بود و حکومت خود را حکومتی دنیوی می‌دانست نه حکومتی معنوی که در خور جانشینی پیامبر اسلام باشد. (ترکمنی آذر، ۱۳۸۸: ۳۸) به همین سبب بود که گفت: أنا اوّل الملوک. به قول ابن کثیر سنت نیز همین است که معاویه را باید عوض خلیفه، پادشاه خطاب کرد. زیرا پیامبر پیشگویی فرموده بود که خلافت پس از سی سال دوام خواهد یافت. سپس پادشاهی خواهد شد. (ابن کثیر، ۱۴۱۱: ۸/۱۶)

مودودی آورده «خلافت حضرت معاویه رضی الله عنه از نوع خلافتی نبود که بنا به خواسته مردم استقرار یافته باشد و اگر مردم راضی نمی‌بودند پس او خلیفه نمی‌شد، بلکه او به هر صورت می‌خواست خلیفه باشد و از طریق پیکار بود که به مقام خلافت رسید...» (مودودی، ۱۴۰۵:۱۸۹) با آغاز دوره ملوکیت، خلفای پادشاه گونه روش زندگی قیصر و کسری را در پیش گرفتند و روشی را که براساس آن پیامبر و چهار خلیفه راشده امرار حیات می‌کردند ترک کردند و در کاخ‌های شاهی سکونت گزیدند. (مودودی، ۱۴۰۵:۱۸۹؛ هاوتینگ، ۱۳۸۸:۷۶)

بنی‌امیه بنا به مصالح حکومتی از همان آغاز مذهب جبر و ارجاء را برگزیدند و این گونه وانمود کردند که خداوند خلافت‌شان را به ایشان عطا کرده است و با این حرکت هاله‌ای از قداست به اعمال خود بخشیدند. در حقیقت گروه عمده‌ای از مرجئه نیز از حکومت بنی‌امیه رضایت داشتند و با شیعه و خوارج مخالف بودند. (ابراهیم حسن، ۱۳۶۲: ۱/۴۱۰) از آنجا که مرجئه تفاوتی میان خوارج و بنی‌امیه و شیعه قائل نشدند و همه را مؤمن می‌دانستند و از حکم به کفر یا خلود در جهنم علیه یکی پرهیز می‌کردند و طرز تفکر ارجاعی که نقشی برای عمل در ایمان قائل نبود و ارزش عمل را می‌کاست و همه افراد مسلمان را در یک رتبه می‌دید، پشتوانه‌ای فکری برای اباحه‌گری بود. چنین اندیشه‌ای می‌توانست مورد سوء استفاده حاکمان قرار گیرد. زیرا اصولاً مذهب اباحه، مذهب حاکمان بود و چون مرجئه این نظریه را مطرح کردند می‌توانستند به حاکمان خدمت کنند و از آنجا که اندیشه آنان، اطاعت از خلیفه گناهکار را واجب می‌دانست، نتیجه آن تفکر این عملکرد بود که مردم بی‌قید و شرط موظف به گردن نهادن بر حکمرانی حاکمان ظالم می‌شدند. (ترکمنی آذر، ۱۳۸۸: ۴۱)

این نظریه از دو جهت به نفع حاکمان اموی تمام شد. یکی این که آن‌ها را از جهت ایمان در رتبه دیگر صحابه قرار می‌داد، هر چند سابقه‌ای در اسلام نداشتند و اعمال آن‌ها هم در راستای ایمان نبود؛ دیگر این که توجیه خوبی جهت ساکن نگه داشتن مردم در مقابل سیاست‌های ظالمانه حاکمان به شمار می‌رفت. از همین رو عده‌ای مرجئه را اساساً فرقه‌ای اموی می‌دانند و می‌گویند مرجئه دست کم به صورت منفی و نه ایجابی بنی‌امیه را تأیید کرده‌اند. (گلدزیهر، ۱۳۵۷: ۷۶) مرجیان برخلاف خوارج می‌گفتند چون شخص مسلمان در صورت ارتکاب گناه کبیره هم مسلمان است، پس باید از خلیفه گناه کار نیز اطاعت کند. با اظهار اطاعت باطنی این فرقه از امویان و مشروع جلوه دادن آن‌ها، در دمشق انواع شکنجه‌ها و آزارهای سران فرقه‌های دیگر از جانب امویان صورت می‌گیرد اما هیچ یک از بزرگان فرقه مرجئه مورد آزار قرار نمی‌گیرند. (معروف حسنی،

۱۳۷۱:۱۷۵) احمد امین می گوید: امویان هیچ کدام از مرجئه را به دلیل ارجاء مورد تعذیب قرار ندادند. (امین، ۲۰۰۷: ۲۳۳/۳) معاویه نیز در جایگاه بنیانگذار حکومت اموی از همان ابتدا بر این مرام بود لذا ابن ابی الحدید آورده: «معاویه تظاهر به جبر و ارجاء می کرد». (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۷: ۳۴۰/۱) قاضی عبدالجبار نیز می گوید: «چون معاویه حکومت را به دست گرفت و دید مردم فرمان او را اجرا نمی کنند و حجتی بر آنها ندارد رای جبر و ارجاء را پیش کشید و گفت اگر پروردگار مرا برای حکومت شایسته نمی دید آن را به دامن من وانمی گذاشت و چنانچه این وضعیتی که ما بر آن هستیم مورد پسند خدا نبود آن را تغییر می داد.» (همدانی، ۱۹۷۴: ۱۴۳)

این دیدگاه مرجئه که سرنوشت آینده آن جهانی مردمی را که ایمان آورده اند، نمی توان پیشاپیش معین کرد، نهایتاً منتج به این باور شد که امویان، مسلمانان حقیقی و اهل قبله هستند. (گلدزیهر، ۱۳۵۷: ۱۶۵) و بدین خاطر قیام کردن علیه آنان مشروع نیست. (وات، ۱۳۷۰: ۴۹)

نظریه دیگری توأم با این تفکر، چنین بود که امر بالمعروف و نهی از منکر و استعمال اسلحه برای آن فتنه ای بیش نیست به جز از حکومت. انتقاد بر افعال دیگران جایز است اما لب گشودن علیه ظلم و ستم حکومت کاری است ناجایز. این نظریات مرجئی دست ستمگران حکومتی را قوام می بخشید و در مقابل مفاسد و انحرافات بر نیروی دفاع مسلمانان لطمه وارد می کرد. (مودودی، ۱۴۰۵: ۲۶۵)

مرجئه در ابتدای امر در قرن اول هجری یک فرقه سیاسی بودند نه یک فرقه مذهبی. چنانچه بیان شد آنها کسانی بودند که در جریان فضای سیاسی پس از قتل عثمان و شهادت علی (ع) به وجود آمدند. براساس مطالعات اکثر مستشرقین و برخی منابع اولیه، مرجئه به عنوان حامیان قطعی حکومت بنی امیه و تقویت کننده اعمال آنها معرفی شده اند که البته این عقیده با تکیه بر برخی مستندات که در تاریخ سیاسی فرقه مرجئه وجود دارد، تا حدودی مشکوک شده است که در قسمت بعد بدان پرداخته خواهد شد.

۵. همگرایی یا واگرایی مرجئه با امویان

الف) همگرایی: مرجئه از نخستین جریانهای فکری سیاسی جهان اسلام به شمار می روند. اغلب منابع دست اول این فرقه را همسو با اهداف و برنامه های امویان معرفی کرده اند.

نوبختی، مرجئه را توده مردم و قومی فرومایه می‌شمارد که از پیروان پادشاهان و حکام غالب وقت به شمار می‌رفتند. (نوبختی، ۱۳۵۵: ۶)

در تحقیقات انجام شده متاخر نیز فرقه مرجئه را توجیه‌گر امویان از طریق سکوت و سازش و تسلیم و مدارا می‌دانند و بر همبستگی و همسویی آن‌ها و اهداف حکومت اموی تأکید کرده‌اند. (ر.ک: زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۱۶۳ / گلدزیهر، ۱۳۵۷: ۱۶۶ / فرای، ۱۳۶۳: ۴۱)

گاه اندیشه‌های مرجیان چنان بر این دسته دانشمندان مسلمان ناگوار آمده است که در آثار خویش از آنان با تعبیر منفی و تندی یاد کرده‌اند و از آنجا که این فرقه را توجیه‌گر افکار و رفتار حکام اموی می‌دانستند، آنان را «فرقه اموی» خوانده‌اند، (حمیری، ۱۹۸۵: ۲۰۱) تا جایی که اندیشمندی چون ابن عقیل، نیز آورده: بنیانگذار عقیده ارجاء به نظر می‌آید زندیق بوده است. زیرا نظام اجتماع و مصلحت عالم در عقیده به سزا و جزاست و مرجئه چون نتوانستند بر خلاف فطرت و عقل، خدا را انکار کنند؛ فایده اثبات خدا را از بین بردند یعنی خداترسی را نفی کردند و سیاست شرع را فرو ریختند و آنان بدترین طایفه علیه اسلام هستند. (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۶۹) چنانچه مقدسی نیز می‌نویسد که مردمی مرجئی را دیده‌اند که روستای ایشان بی مسجد بوده و از مسلمانی، صرفاً به اصل توحید بسنده کرده و جز زکات، هیچ عمل ظاهری دینی انجام نمی‌داده‌اند. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۹-۳۷)

اشعری همچنین در «المقالات و الفرق»، معتقد است پس از قتل علی (ع) گروهی از مسلمانان با معاویه همدستان شدند که اینان توده مردمی فرومایه بودند که در زمره پیروان پادشاهان حاکم در می‌آمدند. بویژه آن کسانی که به معاویه پیوستند، اینان همه مرجئه نامیده شده‌اند. (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۵) مدرسی، بر این باور است که «در آن روزگار بر سنیان طرفدار بنی امیه مرجئه اطلاق می‌شد و حالتی مشابه حالت اصطلاح وهابی در روزگار ما را داشت.» (مدرسی طباطبایی، ۱۳۹۳: ۷۷)

از منظری متفاوت، برخی متفکران، مرجئه را یکی از عوامل مؤثر انتشار اسلام در میان اهل ذمه دانسته‌اند. با قبول اسلام مرجئی، ذمیان می‌توانستند به آسانی و بدون تحمل مصائب گوناگون در جرگه مسلمانی وارد شده و از مزایایی که پیام اسلامی به آن‌ها بشارت و وعده داده بود برخوردار شوند. مرجئه که از اولین جریان‌های مذهبی-سیاسی اسلام می‌باشند، نقش قابل ملاحظه‌ای در گسترش دین اسلام و توسعه آن در مناطقی چون ایران ایفا نمودند. بنابر پاره‌ای شواهد، اندیشه‌های مرجئی مورد استقبال بقایای مزدکیان و خرمدینان دوره اسلامی قرار گرفت زیرا می‌توانستند در پوشش اسلام ظاهری موجودیت

خود را حفظ کنند. به روایت مقدسی، خرمدینان دماوند آمال خود را با اسلام مرجئی گره خورده می‌دیدند. (مقدسی، ۱۳۶۱:۳۹۸)

به تدریج و در گذر زمان «مرجئه» پذیرش خدای یگانه را اساس مسلمانی دانسته همه فرایض را رها کردند که صفت مشخص ایشان، تحقیر عمل بود. (گلدزیهر، ۱۳۵۷:۲۴۷) شفاف است تفسیری این‌گونه از اسلام که در نهایت به نفی تشریح می‌انجامید، نه فقط برای عامه بلکه برای بزرگان و اشراف ایرانی که به هر طریق ممکن خواهان حفظ و ارتقاء موقعیت اجتماعی خود در چهارچوب نظم حاکم بودند نیز به کار می‌آمد. مسالمت جویی و روحیه مدارای اغلب مرجئه در مورد نزاع‌های فرقه‌ای موجود در جامعه اسلامی و نیز تفکر سیاسی برخی از ایشان مبنی بر لزوم اطاعت از حاکم (مشکور، ۱۳۴۴:۷۲) می‌توانست با استقبال نومسلمانی مواجه شود که به هر دلیل نمی‌خواستند خود را وارد درگیری‌های داخلی اعراب نمایند و طالب نوعی یکپارچگی در جهان اسلام بودند تا در پناه آن زندگی آرام و بدون دغدغه‌ای داشته باشند.

برخی باورهای سیاسی و مذهبی مرجئه تقریباً به گونه‌ای است که تردید درباره همسازی آنان با بنی‌امیه را برطرف می‌نماید. این فرقه همان‌گونه که مطرح گردید در برابر آرای تندرو و خشن خوارج به وجود آمدند که خلفای اموی را غاصب می‌شمردند و خلیفه مرتکب گناه کبیره را از جرگه مسلمانی بیرون می‌کردند و جهاد با هر فرمانروای کافر را بر خود لازم می‌دانستند. مرجئه در مقابل این تفکرات، اندیشه سهل‌بینی را آورده و خلیفه گناهکار را واجب‌الاطاعه دانستند و پی‌آمد این دیدگاه آنان بطور غیرمستقیم، هواخواهی از امویان بود. (رضازاده، ۱۳۶۳:۱۳۷) همین عقیده موجب شد که سیاست خود را بر سکوت و اطاعت محض از حکومت استوار سازند. از نظر آنها فقط کسانی مستحق مبارزه بودند که به سوی جماعت شمشیر می‌کشند. بنابراین مرجیان اگرچه در واقع تابع امویان نبودند اما حکومت آنان را به رسمیت می‌شناختند و در ضمن، حق انتقاد از برخی اعمال ناحق را برای خود نگه می‌داشتند. (همان: ۱۵۲)

اندیشه ارجا در شکستن روح انقلابی اسلام نقش بسزایی داشت. با توجه به اینکه بیشتر تبلیغ‌کنندگان آن از اندیشمندان و رجال دین و متکلمان بودند نتیجه قطعی این تفکر این بود که بر مردم واجب است که بی‌قید و شرط سلطه‌گری، حکم فرمایی و برتری را به امویان و دیگر حاکمان واگذارند، هر چند اینان ستمگری را به بالاترین حد خود برسانند. این عقیده‌ای بود که حکمرانان آن را از ارجا می‌طلبیدند زیرا این دیدگاه با شیوه حکومتی

آنان همخوانی داشت. (همان: ۱۷۴) همان گونه که بعدها مأمون گفت: «الارجاء دین الملوک» (امین، ۲۰۰۷: ۳۲۷) یک معنای این جمله آن است که ارجاء، دینی است که پادشاهان از پیروان خود می‌پسندند و نه تنها امویان که از مرجئه حزبی سیاسی ساختند، بلکه دیگر نظامهای حاکم فاسد نیز می‌توانند برای توجیه اعمال ناشایست و حفظ دستگاه جور خود از آن بهره‌ها ببرند.

با اینکه اصل ارجاء توقف و ترک سخن در حق برخی صحابه بود اما این اصل بعدها فراموش گردید و اصل دیگری جایگزینش شد و آن بحث ایمان و کفر و مؤمن و کافر بود. از این رو اقرار بدون عمل یا شناخت قلبی بدون قیام به ارکان، رکن اساسی فرقه مرجئه گردید. هر دو اصل توقف درباره صحابه و عدم تأثیر عمل در ایمان، به نفع حاکمیت بنی‌امیه بود. از این رو در این برهه تاریخی، مرجئه خواه ناخواه همسو با امویان در حرکت بودند. چون براساس اصل نخست، انسان در تشخیص مصیب و مخطی، قاصر است. بنابراین از حکم کردن درباره یزید و حجاج و عبدالملک به ناچار باید پرهیزد. اصل دوم نیز شهادت لفظی به توحید یا شناخت قلبی را در داخل کردن فرد در زمره مؤمنان کافی می‌داند پس جنگ با وی حرام است و این نیز به سود حاکمان می‌انجامد. (سبحانی، ۱۴۱۲: ۷۲) بر این اساس، گیب نیز مرجئه را از موافقان سیاسی حکومت اموی معرفی می‌کند. (گیب، ۱۳۶۷: ۱۳۱)

در مجموع از آنچه درباره همسویی مرجئه با سیاست و حاکمیت بنی‌امیه بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که مرجیان با اندیشه‌های خویش فضای فکری جامعه را برای پذیرش حکومت امویان فراهم نمودند. زیرا معتقد بودند که از امام فاسد هم می‌توان اطاعت کرد.

ب) واگرایی: به رغم نظر بیشتر محققان، برخی نیز مرجیان را رویارو با امویان معرفی می‌نمایند و معتقدند گاهی مرجیان، امویان را به خاطر بی‌عدالتی و عدم مساوات انتقاد کرده‌اند. (ابراهیم حسن، ۱۳۶۳: ۲۲) یکی از مسائل پیچیده آن عصر، چگونگی رفتار با مسلمانان عرب و غیرعرب بود. در شرایطی که امویان به خاطر کاهش درآمدهای مالیاتی ناشی از فرار روستاییان به شهرها و معاف شدن نومسلمانان از پرداخت جزیه به بهانه‌های مختلف آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دادند و از ایشان جزیه می‌گرفتند؛ پاره‌ای از مرجئه کسانی را که به هر دلیل و حتی به ظاهر اسلام می‌آوردند، حمایت و تأیید می‌کردند و گاهی در قیام‌های تازه مسلمانان شرکت می‌جستند. (ابن سعد، ۱۴۰۵: ۲۹۳/۶) این دسته اندیشمندان، برای اثبات بیشتر ضدیت مرجئه با امویان شواهدی تاریخی نیز ارائه کرده‌اند بدین شرح:

۱. ذر بن عبدالله بن زراره از تابعین ثقه بوده و از اولین اشخاصی است که در باب ارجاء سخن گفته است. به طوری که ابراهیم نخعی که وابسته بنی‌امیه بوده است به سبب مرجئی بودن جواب سلام او را نداده است و وی کسی است که همراه با عبدالرحمن ابن اشعث بر ضد حجاج خروج کرده است. (ابن اسعد: ۱۴۰۵: ۶/۲۹۷) حمیری تصریح کرده که تعدادی از مرجئه به همراه عبدالرحمن بن اشعث بر ضد حجاج بن یوسف خروج کردند و او را کافر شمردند. (حمیری، ۱۹۸۵: ۲۰۴) بنابراین یکی از روسای مرجیان علیه حکومت بنی‌امیه وارد قیام شده و عملاً موضع بی‌طرفانه نداشته است.
۲. ثابت قطنه را که در سال ۱۰۲ ق در شورش یزید بن مهلب بر ضد بنی‌امیه شرکت کرد (طبری، ۱۴۰۳: ۶/۶۰۰) مرجئی مذهب دانسته‌اند. طبق گزارش ابوالفرج اصفهانی او در یوم‌العقر، محل درگیری یزید بن مهلب با مسلم بن عبدالملک همراه یزید بوده است. (اصفهانی، بی‌تا: ۱۴/۲۷۹) ابن ابی‌الحدید هم از شرکت ثابت در فتح تاشکند نام برده که وقتی احساس می‌کند اسیر می‌شود از خداوند می‌خواهد موقعیتی برای او پیش نیابد که با اسارت، چشمش به دست بنی‌امیه باشد تا با فدیه، او را آزادش کنند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۷: ۳/۲۹۱)
۳. ابورو به که طبری او را رهبر دسته‌ای از مرجئه معرفی کرده است نیز در قیام یزید بن مهلب بر ضد بنی‌امیه شرکت داشت. (طبری، ۱۴۰۳: ۶/۵۹۳) بنابراین شرکت وی در قیام یزید جای تردید نمی‌گذارد که مرجئه بر ضد امویان شورش کرده و هر فرصتی که برای این کار پیش می‌آمد از دست نمی‌دادند. (جعفریان، ۱۳۷۱: ۱۳۸)
۴. بسیاری از مورخان ابوحنیفه را از مرجیان معرفی کرده‌اند. (جعفریان، ۱۳۷۱: ۷۱) که در قیام یزید به سال ۱۲۲ ق بر ضد بنی‌امیه به وی کمک مالی کرده است و از سوی آنان سرزنش شده است. (اصفهانی، ۱۴۰۷: ۱۴۱) و در قیام نفس زکیه به سال ۱۴۵ ق و برادرش ابراهیم به سال ۱۴۶ فتوا به وجوب شرکت مردم در قیام داده و شهدای آن‌ها را با شهدای بدر و احد مساوی دانسته است. (همان: ۳۱۰)
۵. نصر بن سیار، حاکم اموی خراسان و مدافع چندین ساله آن‌ها، به مرجئه حمله کرده و ارجا را در ردیف شرک شمرده است. چون آنان قیام‌هایی در خراسان بر ضد او صورت می‌دادند. حارث بن سریق که از سال ۱۳۸-۱۱۶ ق شورش‌هایی علیه بنی‌امیه در خراسان به راه انداخته و به طور قطع از عوامل سرنگونی آنان بوده،

مرجئی بوده است. نصر بن سیار در شعری حارث را مشرک خوانده است. (طبری، ۱۴۰۳: ۱۰۰/۷) ولهاوزن با تأکید بر این که مرجئه قصد ایجاد وحدت میان امت اسلامی داشته و می‌خواستند مباحث قبلی را درباره امام حق (علی یا عثمان) از میان بردارند به حرکت انقلابی آنان برای دفاع از پایه‌های حکومت تئوکراسی و معارضه آن‌ها با استبداد اشاره کرده است. او قیام حارث را از اساس مرجئی دانسته است. (جعفریان، ۱۳۷۱: ۳۸)

۶. جهم بن صفوان نیز در قیام حارث بن سریق بر ضد امویان شرکت داشته است. (حمیری، ۱۹۸۵: ۳۰۹) او شدیداً مغضوب بنی‌امیه و اهل حدیث بوده. جهمیه را فرقه‌ای از مرجئه خراسان دانسته‌اند. غیلان دمشقی نیز که به دست امویان و به بهانه داشتن عقاید قدری کشته شد نیز از مرجئه جهمیه منطقه شام بوده است. (اشعری، ۱۴۱۹: ۶؛ جعفریان، ۱۳۷۱: ۳۸)

۷. ابراهیم التیمی هم که از سران مرجئه به شمار می‌آمده، توسط حجاج بن یوسف کشته شده است. (رضازاده، ۱۳۶۳: ۱۲۹)

با این که اندیشه مرجئه در جدایی ایمان از عمل می‌توانست پی‌آمدهای سیاسی- اجتماعی همچون تطهیر فاسقین، رشد اباحه‌گری و در مجموع تثبیت حکومت امویان را به همراه داشته باشد، چنانچه گذشت، نتیجه متفاوت دیگری نیز که موضوع بحث قسمت حاضر است؛ در برداشت که گاه ایشان را به تقابل با امویان وامی‌داشت. چنان‌که در یک رساله مربوط به قرن اول هجری از سلیم بن ذکوان اباضی، مرجئه، مخالفان سرسخت امویان و دشمن عوامل بیداد وصف شده‌اند. (رضازاده، ۱۳۶۳: ۱۳۹)

این گونه به نظر می‌آید که عملکرد دوگانه مرجئه در تاریخ و به تبع آن داوری دو سویه درباره آن‌ها به ماهیت دو پهلوی کلمه «ارجاء» و تعریف خاص آنان از «ایمان» بازمی‌گردد. بدین سبب اصطلاح مرجئه گاهی برای طیف‌های متفاوت و حتی متعارضی از فرقه‌های اسلامی همچون خوارج (اشعری، ۱۴۱۹: ۶۴) و شیعه (جعفریان، ۱۳۸۰: ۱۴۲) نیز به کار رفته است که این مسأله محققان را دچار تشکیک و تردید می‌نماید. حتی خوارج که از مخالفان سرسخت مرجیان هستند همواره هر کس را که عقیده‌ای جز باورهای آنان داشت را نسبت مرجئه می‌دادند. گروه‌های دیگر اسلامی نیز با حساسیتی که نسبت به فرقه مرجئه داشتند، گاهی چنین کرده‌اند. تا جایی که برخی مورخان، دوازده فرقه را برای مرجئه

برشمرده اند. (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۱۷؛ اشعری، ۱۴۱۹: ۶۹) چه بسا علت این امر را باید در نقطه اشتراک تمامی این تفکرات منسوب به مرجئه، که در واقع همان تعریف از «ایمان» و کاربرد مفهوم «ارجاء» است، جستجو نمود. بنا بر این، در تاریخ اسلام، نه هر که متهم به ارجاء گردید حقیقتاً مرجئی است و نه هر مرجئی در هر زمان، لزوماً طرفدار امویان است. با این تعاریف، گاهی به گواهی تاریخ، برخی از مرجئه در ردیف مبارزان علیه حکومت اموی بودند و یا خود از سران بعضی گروه‌های مبارز محسوب می‌شدند و برخلاف اهل حدیث که خروج بر سلطان را روا نمی‌دانستند، اینان قائل به قیام به سیف بودند. اشعری می‌گوید: معتزله، زیدیه، خوارج و بیشتر مرجئه برآنند در شرایطی که امکان آن باشد تا با کمک شمشیر اهل بغی را از میان برده و حق را اقامه کنیم دست بردن به شمشیر واجب است. (اشعری، ۱۴۱۹: ۱۵۲/۲) یا درباره ابوحنیفه گویند مرجئی بود که به سیف اعتقاد داشت. (عقیلی، ۱۴۱۸: ۲۳۸/۴) گاه تعدادی از مرجیان در دفاع از نومسلمانان، رو در روی امویان ایستادگی کرده و تاریخ، شاهد حضور آنان در شورش‌های علیه امویان بوده است. یکی از عوامل مهم و اصلی شورش مرجئه علیه امویان عدم مساوات و طلب جزیه از نومسلمانان بود. آنان کسانی بودند که سعی داشتند به نوعی، عدالت را در جامعه برقرار کنند و گروهی بودند که در جامعه دو قطبی عصر اموی براساس مبانی خاص عقیدتی و با شعار برابری و مساوات در جامعه به ضدیت با حکام اموی پرداختند و هر زمان که موقعیت سیاسی مناسبی پیش می‌آمد به شورش‌های ضد اموی می‌پیوستند که این شورش‌ها بیشتر به دلیل اعلام مخالفت با بی‌عدالتی و زورگویی حکام اموی در برابر نومسلمانان بود. با این وجود امویان بنابر مصالح حکومتی خویش تشخیص می‌دادند که هیچ‌وقت این فرقه را از بین نبرند لذا ادامه فعالیت آن‌ها به دوره عباسیان کشید. زیرا امویان بنابر اهداف سیاسی خود از برخی افکار مرجئه از جمله نظریه آن‌ها درباره ملاک تعیین کفر و ایمان و دیدگاه آن‌ها درباره تعیین امام به نفع خویش بهره می‌بردند. به این اعتبار، آن‌ها با توسل به این عقاید، می‌پنداشتند که تا هر زمان ممکن می‌توانند غاصبانه حکومت کنند؛ بدون این که ایمان آن‌ها خدشه‌دار شود. در نهایت مرجئه قربانی تضادها و اختلافات فکری فرقه‌ای متعدد خویش شده و منشعب گردیدند.

برخی به دلیل مبارزات سیاسی مرجئه احتمال داده‌اند که مرجئه روحیه سازشکارانه نداشته‌اند بلکه از آغاز نیز که برای گریز از بحث‌های مذهبی - سیاسی درباره علی و عثمان اعتقاد به ارجاء را مطرح کردند قصدی برای جدا کردن مسیر خود از سیاست نداشته‌اند و

این نظریه را از روی تسامح در دین‌داری مطرح نکرده‌اند؛ بلکه تنها برای آن‌که همگان را در یک اقدام مشترک علیه بنی‌امیه تحریک کنند خواستار ترک چنین بحث‌هایی بوده‌اند. آن‌ها می‌گفتند کار علی و عثمان را به خدا واگذارید و در برابر دشمن مشترکی همچون بنی‌امیه بایستید؛ خود آنان نیز چنین کردند. (جعفریان، ۱۳۷۱: ۱۴۸ و ۱۵۰)

البته این احتمال و این انگیزه درباره برخی مرجئه درست است ولی درباره همه آن‌ها صدق نمی‌کند. اندیشه ارجا که میان علی و معاویه فرق نمی‌گذارد و نقش عمل را کم‌رنگ نشان می‌دهد اندیشه‌ای است که به هر حال سیاستمداران اموی از آن سود بردند. زیرا این اندیشه در شکل افراطی آن به اباحه‌گری انجامید و اقتضای چنین اندیشه‌ای با قطع نظر از انگیزه طراحان آن، اقتضای مبارزه علیه ظلم را ندارد بلکه با سکوت و نفی اعتراض سازگار است. حتی اگر عده‌ای از مرجئه در شورش‌ها شرکت کرده‌اند به سبب آن است که مرجئه به گروه‌های متعدد تقسیم شدند. عده‌ای با گروه قدری همراه شدند و عده‌ای با جعد بن درهم که از جبریه بود. این دو گروه در صحنه اعمال اجتماعی قائل به مبارزه بودند و آن عده از مرجئه که در مبارزات شرکت می‌جستند و به شورش‌های علیه امویان کمک می‌کردند از مرجئه جبریه و قدریه بودند. (عطوان، ۱۹۸۶: ۳۶، ۹۱، ۱۰۴) گروه دیگر و بیشتر مرجئه، مرجئه خالص بوده‌اند که در تاریخ نشانی از شرکت آن‌ها در مبارزات نیست. اگر ما آغاز اندیشه ارجا را از حوادث پایانی زمان خلافت عثمان و پس از آن یعنی جنگ جمل و صفین بدانیم؛ در واقع کسانی که خود را از آن حوادث کنار کشیدند به هیچ روی نمی‌توان گفت که با انگیزه مبارزه علیه ظلم و ستم بوده؛ بلکه آنان در شرایطی که به فتنه تعبیر شده است، غلاف کردن شمشیرها و کنج عزلت‌گزیدن را بر وارد شدن در صحنه مبارزه و پشتیبانی کردن از گروه حق، ترجیح دادند و به این بهانه که هر دو گروه متخاصم، مسلمانند و ما نیز قدرت شناسایی حق از باطل را نداریم؛ بهترین راهکار را در آن دیدند که خویش را از عرصه‌های رویارویی کنار کشیده و داوری این افراد را به خداوند واگذارند.

۶. نتیجه‌گیری

در دوره بنی‌امیه از نیمه دوم سده نخست به بعد، نحله‌های فکری‌ای پدید آمدند که غالباً مرکز فعالیت آن‌ها عراق بود. علت آن این است که بعضی شهرهای عراق از جمله کوفه، محل اصلی برخورد عقیده‌ها و فکرهای مختلف فلسفی و دینی به شمار می‌آمدند.

در تعامل خلفای اموی با حیات فکری جامعه، با دو رویکرد میتوان مواجه شد: ۱- خلفایی که به سمت حکومت مطلقه روی آوردند و برای توجیه حاکمیت خویش، سعی نمودند تا گروههای فکری جامعه را با امیال خود همسو نمایند و در چنین مواقعی نیز جریانهای فکری ای چون مرجئه به دعوت آنها لیبیک گفته و با تکیه بر ادله دینی، به توجیه حکومت و سیاست آنان پرداختند. ۲- گروهی دیگر از خلفا که در تعامل با حیات فکری اجتماع، خود، به سمت و سوی تفکرات انتقادی فرقه‌هایی چون معتزله، گرایش پیدا کردند و در مقابل دستور العمل‌های فرمایشی حکومتی مبنی بر دعوت مردم به اطاعت محض و سکوت سیاسی؛ عکس العمل مخالف نشان داده و نهایتاً با پیشبرد چنین رویه‌ای بستر ساز سقوط حاکمیت امویان گردیدند.

تاریخ نشان می‌دهد که مرجیان، اندیشه اولیه شان از مقدس مآبی آغاز شد و سپس با توجیه گری اعمال حاکمان اسلامی و بازداشتن مردم از هر گونه دخالت و اقدام اصلاحی؛ نهایتاً به رواج لابیالی گری و بی ارج شمردن اعمال و احکام اسلامی، کشیده شدند. حقیقت این است که حکام اموی، از این گروه، برای توجیه ستمکاری‌های خود استفاده‌ها کردند. چنانچه گفته آمد، دسته‌ای از خوارج، مرتکب گناهان کبیره را جاویدان در دوزخ می‌دانستند. در مقابل، مرجئه معتقد بودند که کار این دسته را باید به خدا واگذار کرد. عذر مهم آنان این بود که اگر در این باره سختگیری شود جمعیت مسلمانان به تفرقه خواهد کشید. این اندیشه با هر نیت و انگیزه‌ای که طرح شده باشد، بی تردید نقش عمل را در جامعه اسلامی کمرنگ کرده و مسلمانان را نسبت به کردار یکدیگر بی تفاوت گردانیده است. اینان با چنین طرز تفکری، غیرمستقیم شیوه معاویه و دیگر خلفای اموی را در کشتن مسلمانان و غارت آنان در کوفه و بصره و دیگر شهرها تأیید کردند و با واگذار کردن جزا و پاداش کردار مردم به روز قیامت و عدم حساسیت و عکس العمل نسبت به اعمال افراد فاسد، باعث تعطیلی امر به معروف و نهی از منکر و مانع از اصلاح جامعه اسلامی گردیدند. قطعاً حکام اموی در اشاعه و انتشار این عقیده، مرجیان را یاری می‌کردند، چون مرجئه تنها فرقه‌ای بودند که ایشان را مؤمن قلمداد می‌نمودند و آنها بیش از هر چیز به این صفت نیازمند بودند. بویژه در شرایطی که خوارج بر کافر بودن امویان و اکثر صحابه رسول الله (ص) بر فاسق بودنشان تأکید می‌ورزیدند و معتزله رأی می‌دادند که ایمان عبارت از عقیده و عمل به واجبات و همه احکام آن است و هر کس به آنها عمل نکند هر چند به همه ارکان و اصول اسلام معتقد باشد، مستحق خلود در جهنم است؛ این‌جا تنها فرقه، فرقه مرجئه بودند که مهر تأیید بر اعمال سیاست بنی‌امیه می‌زدند.

در اکثر کتابهای مربوط به ملل و نحل و آثار متکلمان و مورخان اسلامی، مرجئه بر اساس شواهد و قراین تاریخی، فرقه‌ای بودند که خواه ناخواه عقاید آنها همسو با سیاستهای امویان و در راستای تایید اعمال آنان معرفی شده اند. لذا در این کتب، گاهی با تعبیر تندی از آنان یاد شده و خطر این گروه به مسلمانان گوشزد گردیده است. در تایید این مطلب می‌توان این نکته را افزود که دوران طلایی و گسترش فرقه مرجئه در زمان حکومت امویان بود و با ضعف قدرت امویان، تاریخ، شاهد افول فرقه مرجئه نیز می‌گردد.

کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن ابی الحدید (۱۹۶۷ م)، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.
ابن اثیر (۱۴۲۷ ق)، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالفکر.
ابن جوزی، ابوالفرج (۱۳۳۸ ش)، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا زکاوتی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
ابن سعد (۱۴۰۵ ق)، طبقات الکبری، بیروت، دار بیروت للطباعه و النشر.
ابن عساکر، علی بن حسن (۱۳۳۲ ق)، تاریخ دمشق الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
ابن رسته (۱۴۰۸ ق)، الاعلاق النفسیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
ابن کثیر (۱۴۱۱ ق)، البدایه و النهایه فی التاریخ، بیروت، مکتبه المعارف.
ابراهیم حسن، حسن (۱۳۶۲ ش)، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات جاویدان.
اصفهانى، ابوالفرج (۱۴۰۷ ق)، مقاتل الطالبیین، تحقیق استاد عبدالله علی مهنا و استاد سمیر جابر، بیروت، دار الکتب العلمیه.
اصفهانى، ابوالفرج (بی تا) الاغانى، تحقیق عده من الفضلاء، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۴۱۹ ق)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، بیروت، المکتبه العصریه.
اشعری قمی، سعدین عبدالله (۱۳۶۱ ش)، المقالات و الفرق، تصحیح محمد جواد مشکور، ترجمه یوسف فضایی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
امین مصری، احمد (۲۰۰۷ م)، ضحی الاسلام، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم.
بروکلمان، کارل (بی تا)، تاریخ الادب العربی، مترجم عبدالحلیم نجار، قم، دار الکتب الاسلامی، چاپ دوم.
بغدادی، عبدالقاهر (۱۴۱۹ ق)، الفرق بین الفرق، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت، المکتبه العصریه.
ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۸ ش)، تعامل حیات فکری و سیاسی در دوره امویان، مجله تاریخ و تمدن اسلامی، سال پنجم، شماره دهم، صص ۳۵-۵۶.
جعفریان، رسول (۱۳۷۱ ش)، مرجئه، تاریخ و اندیشه، قم، انتشارات خرم.

- جعفریان، رسول (۱۳۸۰ش)، تاریخ خلفا از رحلت پیامبر تا زوال امویان، قم، دلیل ما.
- حتی، فیلیپ خلیل، (۱۳۴۴ش)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز، انتشارات آگاه، چاپخانه شفق.
- حمیری، ابوسعید (۱۹۸۵م)، الحور العین، تحقیق: کمال مصطفی، بیروت، دار آزال للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ دوم.
- دی بور، تی جی (بی تا)، تاریخ الفلسفه فی الاسلام، مترجم محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره، لجنة التألیف.
- رازی، سید مرتضی بن داعی حسینی (۱۳۱۳ش)، تبصره العوام فی معرفه مقامات الانام، تصحیح عباس اقبال، تهران، مجلس.
- رضازاده لنگرودی، رضا (۱۳۶۳ش)، برخورد اندیشه‌های سیاسی در اسلام، کتاب طوس، مجموعه مقالات، دفتر اول.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸ش)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- سامی نشار، علی (بی تا)، نشأه الفکر الاسلام، مصر، دار الکتب الحدیثه، چاپ دوم.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۲ق)، بحوث فی الملل و النحل، قم، لجنة اداره الحوزه العلمیه.
- سمعانی، امام ابی سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور (۱۴۰۸ق)، الأنساب، لبنان، بیروت.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد (۱۳۶۵ش)، الملل و النحل، تحقیق شیخ احمد فهمی محمد، بیروت، دار السرور.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۷ش)، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهارم.
- شمس‌الدین، محمدمهدی (۱۴۱۲ق)، نظام الحکم و الاداره فی السلام، قم، دار الثقافه للطباعة و النشر.
- صابری، حسین (۱۳۹۳ش)، تاریخ فرق اسلامی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱ش)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۳ق)، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، اعلمی، چاپ چهارم.
- فرای، ریچارد (۱۳۶۳ش)، تاریخ ایران کمبریج (از اسلام تا سلاجقه)، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- کرین، هانری (۱۳۷۳ش)، تاریخ فلسفه اسلامی، تهران، انتشارات کویر.
- گلدزیهر، اگناس (۱۳۵۷ش)، درس‌هایی درباره اسلام، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، کمانگیر.
- گیب، همیلتون (۱۳۶۷ش)، اسلام بررسی تاریخی، ترجمه منوچهر امیری، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- عبدالرزاق، مصطفی (۱۳۸۱ش)، زمینه تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه فتحعلی اکبری، آبادان، نشر پرسش، چاپ دوم.
- عبدالفتاح، عاشور (۱۴۰۶ق)، دراسات فی تاریخ الحضاره الاسلامیه العربیه، کویت، ذات السلاسل، چاپ دوم.
- عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۰۴ق)، تهذیب التهذیب، لبنان، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

- عطوان، حسین (۱۹۸۶ م)، الفرق الاسلامیه فی بلاد الشام فی العصر الاموی، عمان، دارالجبل.
- عقیلی، ابوجعفر محمد (۱۴۱۸ ق)، الضعفاء الکبیر، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم.
- متقی، علی بن حسام الدین (۱۴۲۴ ق)، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، تحقیق محمود عمر الدمیاطی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مدرسی طباطبایی، سیدحسین (۱۳۹۳ ش)، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه هاشم ایزد پناه، تهران، انتشارات کویر، چاپ نهم.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۲ ش)، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی، تهران، انتشارات اشراقی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۴ ش)، تاریخ مذاهب اسلام (ترجمه کتاب الفرق بین الفرق ابونصر عبدالقاهر بغدادی)، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- مقریزی، احمد بن علی (بی تا)، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار (الخطط المقریزیه)، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیّه.
- معروف حسنی، هاشم (۱۳۷۱ ش)، جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام، ترجمه سید محمدصادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱ ش)، احسن التقاسیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- مودودی، ابوالاعلی (۱۴۰۵ ق) خلافت و ملوکیت، مترجم خلیل احمد حامدی، تهران، انتشارات بیان-پاوه، شرکت نشر فرهنگ قرآن.
- مویدی، ابراهیم بن محمد (۱۴۲۲ ق)، الصباح علی المصباح، بیروت، موسسه امام زید بن علی.
- نعمانی، شبلی (۱۳۸۶ ش)، تاریخ علم کلام، ترجمه سید تقی فخر داعی گیلانی، تهران، اساطیر.
- نیشابوری، فضل بن شاذان (۱۳۶۳ ش)، الايضاح، تحقیق سید جلال الحسینی الارموی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- نویختی، ابی محمد الحسن، (۱۳۵۵ ق)، فرق الشیعه، تحقیق السید محمدصادق آل بحرالعلوم، المطبعه الحیدریه،
- وات، مونتمگری (۱۳۷۰ ش)، فلسفه و کلام اسلامی، ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران، علمی و فرهنگی.
- هاوتینگ، جرال (۱۳۸۸ ش)، امویان نخستین دودمان حکومت‌گر در اسلام، ترجمه عیسی عبدی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- همدانی، قاضی عبدالجبار (۱۹۷۴ م)، فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، تونس، الدار التونسیه للنشر.